



۲۰۱۶/۰۴/۰۳

پوهاند محمد حسن کاکړ

## اندر باب نوشته های شاغلو زمانی و سیستانی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. ه.

# فهرست مطالب

## بخش نخست

### قسمت اول

- مقدمه
- در مورد نوشته شاعلی زمانی

### قسمت دوم

- بیان حیرت انگیز ذهنی دیگری از شاعلی زمانی
- ارتباط با برتانوی ها
- چند لغزش مهم شاه امان الله
- آخرین لویه جرگه شاه امان الله

### قسمت سوم

- تبلیغات و بغاوت های ضد پادشاه
- بغاوت شنواری ها
- حبیب الله در کوهدامن نا آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار

### قسمت چهارم

- هجوم حبیب الله بر کابل
- استحکامات شهر کابل و استعفی ناگهانی پادشاه

### قسمت پنجم

- شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش

### قسمت ششم

- تشنگی و عشق مفرط به تاریخ دوره امانی

## بخش دوم

- در مورد نوشته های شاعلی سیستانی

## یادداشت ها

## بخش نخست

### قسمت ششم

#### تشنگی و عشق مفرط به تاریخ دوره امانی،

شاغلی زمانی میگوید که وی " به دوره امانی عشق و عطش بی حد دارد". گمان نمیکنم که وی معنی این جمله اش را بفهمد. گفتار یک شخص عاقل چنین شده نمیتواند. داشتن " عشق مفرط" به تمام حوادثی که تأریخ این دوره را میسازد گفتاری است احساساتی، دور از منطق و حتی خلاف عقلانیت. حوادث این دوره، متضاد بوده و برخی هم تلخ اند. مهمتر اینکه، وی از روی این گفتار نمیتواند در مورد تأریخ دوره امانی آفاقی و بی غرض بماند و هرچه در موردش بگوید و بنویسد، یک جانبه و پارتیزانی نباشد. انتقادی که هیچ شده نمیتواند بلکه نوشته های انتقادی دیگران را هم در موردش قبول کرده نمیتواند و هم این گفتار اصلاً برخلاف میتود های علمی بوده در تفهیم حوادث کمک کرده نمیتواند. اگر به این موقف احساساتی از یک جهت دیده شود، گفته خواهد شد؛ هر " عاشقی" که با " معشوقش" عشق مفرط دارد در عالم ناامیدی، ممکن به اعمال افراطی و حتی انتحاری دست بزند. و اگر این نوع "عاشق" بمثل ستالین در شوروی و پول پات در کمبودی زامدار دولت گردد، قاتل ملیون ها انسان هم شده میتواند.

این نوشته های شاغلی زمانی نیز از روحیه افراطی برخوردار است که در آن تهمت ها، کتره ها و احکام بی اساس توسط این آماتور کم نبوده، به رویت آنها گفته شده میتواند که بدون سوبه و از مردم کوچه بوده باشد. مثال بزرگ آن این است که رساله کوچک مرا در مورد امان الله " همان تبلیغات پر از فتنه انگلیس" میدانند. من خوش میشدم که اگر او این حکمش را شرح میداد و روی " تبلیغات پر از فتنه" انگشت میگزاشت ولی وی این کار را نکرده و قادر به انجام دادن آن هم نیست. زیرا تمام موضوعات این رساله در نوشته های دیگر همان عصر نیز ذکر گردیده اند. و مثلی که قبلاً به آن اشاره نمودم، نویسنده آنها منشی علی احمد (شالیزی مومند) است نه شیخ محبوب علی، و دیگر اینکه، چنانچه در قسمت های پیشتر به تفصیل گفته آمد، این، حکومت برتانیه و یا هند برتانوی نبود که در سر نگرانی پادشاهی شاه امان الله دست داشت، این خود پادشاه بود که باعث سقوط پادشاهی اش گردید ... با عملی نمودن پروگرام های غیر عملی بالای مردم و به علت زورمندی و اوتوکراسی خودش. شاغلی زمانی صرف از ذهن خود حکم صادر نموده مثل اینکه جناب درین مورد صاحب صلاحیتی باشد. وی یا نمیفهمد و یا به تاسی از موقف پارتیزانی خود درک این را کرده نمیتواند که احکام عمومی باید بر پایه حوادث استوار باشند. ورنه عمدی استند. او صرف با استفاده از نشریات آزاد و بسایت ها این احکام و به همین منوال احکام دیگری را صادر نموده است. و به آن ندائی گوش فرا نداده است که هر کسی در ضمیر خود دارد. در حقیقت استفاده نا سالم از آزادی، مشخصه کسی با یک عقل سلیم شده نمیتواند. تقاضای حامل عقل سلیم این است که هر کسی در هر حالی و در مورد هر موضوعی که باشد از روی یک قضاوت عقلی و اخلاقی گفتار، نوشتار، کردار و رویه نماید.

اما، اعتراض شاغلی زمانی در مورد یک جمله از رساله ام قابل یاد آوری است: میگوید من اسم غلام محی الدین آرتی را قصداً به غلام محی الدین انیس تغییر داده ام. اگر او فهمی از مقرره های نوشته های دقیق و علمی میداشت، هرگز این نوع حکم را صادر نمی نمود. وقتی من لقب رادر اخیر نام غلام محی الدین در داخل این علامه [ ] آورده ام به این معنی است که در متن، تنها " غلام محی الدین" بود و چون در آنوقت برایم معلوم نبود، من لقب انیس را در داخل این علامه [ ] اضافه نموده ام زیرا که در نوشته های دقیق، این یک رسم قبول شده است که وقتی یک نویسنده از منبعی نقل قول مینماید

باید عین همانی باشد که در متن اصلی ذکر گردیده است، حتی اگر غلط هم باشد. علایم خاصی به مقصد آوردن هر نوع تغییرات وضع گردیده است که به همین اساس من لقب "انیس" را در داخل این علامه [ ] نشان داده ام. این، الفبای نویسندگی علمی است و اعتراض شاغلی زمانی باید بالای ناهمی خودش باشد نه دیگران.

اینکه شاغلی زمانی به تاریخ دوره امانی "عشق مفرط" دارد، یک علتش این خواهد بود که شاه امان الله میگفت وی انقلابی است و در زندگانی مردم تحولات انقلابی می آورد. شاغلی زمانی که به اساس روایات متعدد یک مائویست است، لذا انقلابی هم بوده میتواند. زیرا انقلاب و مائویزم دو روی یک سکه اند. شاغلی زمانی در زمان تهاجم شوروی بر افغانستان، عضو کمیته آستریا در پشاور بود. بیشتر اعضای افغان این کمیته، مائویستان بودند که مثل افغان های دیگر بر ضد شوروی و رژیم دست نشانده آن فعالیت میکردند. در کابل رژیم پرچمی، هم مائویستان را میکوبید و هم مخالفان دیگر را به اتهام مائویستی زندانی کرده، اذیت مینمود. مائویستان افغان هم به مانند اشخاص و احزاب دیگر برای ایدئولوژی خویش فعالیت مینمود. داکتر طب، سعادت شگبوال، که دوست من بود نیز عضویت کمیته فوق را داشت. ولی وی به حیث یک افغان ملتی جدی، گروه های مائویستی، اخوانی، خلقی و ستمی را برای وطن خطرناک میشمرد و بر ضد شان فعالیت مینمود. به همین علت باید بوده باشد که موصوف در پشاور ترور گردید و با وجودیکه حزب اسلامی در ترور اشخاص نامدار، نام کمائی کرده بود ولی در پشاور این ترور را کار مائویست ها میدانستند. پشاور در دوره جهاد ملی افغان ها مرکز بزرگ ترور شده بود. به همین علت بوده باشد که رئیس اتحادیه داکتران، شاغلی نسیم جواد قبل از اینکه به کدام ملک دیگری بکود، بر ایم گفت که "پایت را از پشاور بکن تا مثل شادروان پوهاند مجروح ترور نشوی." بعد از مهاجرت ثانی او بود که شاغلی زمانی جایش را گرفت. ولی او هم که مائویست خوانده میشد، هدف حمله ترورستی واقع گردید و برای علاج به آستریا و یا ناروی فرستاده شد که تا کنون هم کمی عیبی است. به این صورت قسمت فعال زندگانی شاغلی زمانی در مخالفت، ضدیت، فعالیت های سری و مبارزات حزبی سپری گردیده است نه در کار و نویسندگی طبی و یا علمی. ولی در ظاهر مؤدب است. این خواص مبارزاتی وی از نوشته های که در مورد من نموده نیز نمایان بوده و آنرا یکجا با نوشته های چند همفکر دیگرش چاپ نموده و اینجا و آنجا در محافل پخش مینماید. به این ترتیب وی این موضوع را سیاسی و پروپاگندی ساخته است.

با در نظر داشت پیشینه شاغلی زمانی این عمل وی، تعجب آور به نظر نمی آید. حیرانی در آنست که درین جا، در کلیفور نیای شمالی هم او تلاش مینماید از "افغان کلتوری تولنه" در راه مقاصد شخصی خود استفاده نماید. در محافل یادبود استقلال که همه ساله از طرف این تولنه برگزار میگردد، او با شوق تمام از جبهه چارم یاد آوری مینماید که به نظر وی این جبهه چارم توسط نیکه اش میر زمان کنری به پیش برده میشد. حقیقت این است که در محاربه استقلال نه جبهه چارمی وجود داشت و نه میر زمان سرکرده آن بود. این مسئله، جزء مسخ نمودن تاریخ چیزی دیگری بوده نمیتواند.

در جنگ استقلال، فعالیت درین سه جبهه بود: جبهه خیبر به قوماندانی سپه سالار صالح محمد، جبهه پکتیا به قوماندانی جنرال محمد نادر و جبهه کندهار به قوماندانی سردار عبدالقدوس. غبار (۷۵۸-۷۶۸)

او این جبهات را به نام محاذ یاد نموده و تعداد آنها را زیر قوماندانان متذکره بیشتر نشان میدهد: محاذ خیبر، محاذ چترال، محاذ قندهار، محاذ پکتیا، محاذ وزیرستان، محاذ پیوار و محاذ تل. همچنان او عقب جبهه کابل را نام میگیرد که به نظرش در آنجا "... از نظر سوق الحیثی کدام مرکز عالی سوق و اداره اردوی افغانستان وجود نداشت."

درینجا ما از اسمار و چترال گپ میزنیم که قبل از مروج شدن قوه هوایی، کم و بیش مثل خیبر از اهمیت برخوردار بود. در زمان باستان مهاجرت ها و تهاجماتی از آسیای میانه به هند صورت گرفته است. بیشتر از راه خیبر و کمتر از آن

از راه چترال، که از لحاظ جغرافیوی در دهنه دره کُتر بوده و از وقت احمدشاه کبیر به این طرف قسمتی از افغانستان بود. در دهه آخر قرن نهم امیر عبدالرحمن به اتفاق عمرا خان زمامدار تازه باجور، حکمرانی را بنام مهتر مقرر نمود ولی هند برتانوی به خاطر اهمیت ستراتیژیکی آن به چترال حمله نموده، بعد از تسخیر، قوه ئی را در آنجا مستقر نمود. برای اینکه اگر روسیه ازین راه و یا راه عقبی بطرف هند سوقیات نماید، جلوش را بگیرد سال دیگر (۱۸۹۶) امیر عبدالرحمن بعد از زیر گرفتن کافرستان اسبق، دره طولانی و مهم "باشگل" و یا "بازگل" را که از اسمار تا به "منجان" امتداد دارد برای رفت و آمد و سوداگری وسیع تر ساخته و درست نمود. اصلاً به این مقصد که اگر روسیه به هند حمله ور شود، ازین راه کوتاه استفاده خواهد کرد و وسعت افغانستان، دیگر از خطر مصئون خواهد ماند. این حمله واقع نشد و وانجامش هم گران تمام میشد. ولی مقامات هند برتانوی از وقوع چنین حمله سخت در هراس بودند. به هر حال، چترال از همان سال (۱۸۹۵) اول زیر قبضه هند برتانوی و بعداً پاکستان در آمد. این قبضه پاکستان ممکن روزی منحيث خطری برای خود کُتر گردد. پاکستان در ایام زمستان حدود شش ماه نسبت موجودیت برف از راه زمین یعنی دره "دیر" به "چترال" راه ندارد و کُتر تنها راهیست که مورد استفاده قرار گرفته میتواند. در جنگ استقلال که خود افغانستان آنرا آغاز نموده بود، چترال از چندان اهمیتی برخوردار نبود و در اسمار هم یک قوه کوچک به قوماندانی جنرال عبدالوکیل نورستانی وجود داشت.

به گفته غبار (۷۶۰) در آخر های جنگ استقلال، وقتی سپاه سالار صالح محمد عقب نشست "قوه افغانی از کُتر در داخل علاقه چترال هجوم کرد. جنگ بین طرفین آغاز گردید، ولی این جنگ ها قاطع نبود، تا متارکه امضا شد، و قوه افغانی مراجعت کرد." غبار این را هم یاد آور میشود که میر زمان کُتری مثل بسیاری از افغان های دیگر به طرفداری از استقلال و به ضد انگلیس ها تبلیغ مینمود. شاد روان سید شمس الدین که در آن وقت جوان بود میگوید که: "میر زمان خان ... در جنگ استقلال در بریکوت (کُتر) اشتراک کرد." (مجروح، ۴۲). و میگوید که بریکوت یک شهرک نورستان اعنی قسمتی از افغانستان بود و میدان جنگ نبوده است. ولی شاغلی زمانی پافشاری میکند که جدش یک جبهه چارمی گشوده بود و به پیش میبرد. اینکه او میگوید به تاریخ دوره امانی عشق و علاقه مفرط دارد در اصل شاید از این سبب و به این علت باشد که شاه امان الله، میر زمان را از یک فرد عادی به مقام بلند خانی و اعتبار رسانید. درین مورد لازم است کمی نوشته شود. نوشته های او که شاغلی زمانی در مورد من نموده است، بعد از آن بود که شبی من در جمع دوستان در مورد جعلی بودن جبهه چارم و زورمندی های او در قبال مردم چیز های گفته بودم که او را بر آشفته ساخته و باز این نوشته را نموده است.

من درینجا به جنبه اجتماعی این موضوع اشاره مینمایم و اگر زمانی به نوشته های خود شکل کمپاین و مبارزه را نمیداد، من حتی همین را هم نمی نوشتم. حال اگر خانواده اش، بالخصوص خانواده شخصی اش که من با نهایت گرامیداشت به آنها مینگرم، کدام گله ئی دارند، از خودش این گله را نمایند. من این موضوع را به هیچ صورت شخصی نخواهم ساخت. مجروح بزرگ میگوید که "در کُتر هم صافی ها (با میر زمان خان که از خوانین و ملکان بزرگ بشمار میرفت) تصادم کردند و جنگ ها و زد و خورد های متعددی صورت گرفت. میر زمان خان که از ملاکین کُتر بشمار میرفت خود او مرد فعال و جاه طلبی بود که بانجام اجاره درای [داری] های مالیاتی با حکومت های محلی ثروت و اعتباری مزیدی اندوخت بعد باتهام یک واقعه جنایی در زمان حبیب الله خان محبوس شد و بعد از فوت امیر حبیب الله خان محبوسین سیاسی و سرکردگان قومی را امان الله از محبس رها کرد و آنها را با اشتراک در جنگ استقلال سوق داد مردم را به امکان خود فرستاد و میر زمان خان باین ترتیب از حبس رها شد و در جنگ استقلال در بریکوت (کُتر) اشتراک کرد و با استقرار

رژیم امانی او هم بر اعتبار و قدرت خود در ولایت کنر افزود و از حسن نظر و اعتبار دولت بهره کافی برداشت. اما بالاخره شخصی گشت که دیگر در کنر نمی گنجید و با قیام صافی ها و نارضایی مردم مواجه شد. " (مجروح، ۴۱-۴۲) به اساس گفته عزیز هندی (۱۵۸) میر زمان کنری "... از یک حالت معمولی ... ارتقا نموده بود. این "حالت معمولی" افاده ئی است مبهم، و نمیخواهم در موردش چیزی بگویم.

چنین معلوم میشود که بعد از قیام منگل، میر زمان با وجود نداشتن یک بنای مردمی، در فکر بدست آوردن مقام بزرگتر شده بود. باز هم به گفته عزیز هندی (۴۵۴-۴۵۶) (... وقتی [میر زمان] بعد از سرکوب شدن قیام منگل ها با لشکریان [ایله جاریان] خود به منطقه اش بازگشت، در فکرش تغییری رخ داد و خودش گردید. حال بصورت منظم نقاره مینواخت و با عساکرش پرید (رسم گذشت) اجرا مینمود. و "وقتی که مردم ظلم های او را دیدند، تحمل نتوانسته و به ضدش قیام نمودند." بالاخره خبر به گوش حکومت رسید. حکومت نخست برگید احمد جان و بعد از ناکامی وی یک افسر بلند پایه دیگر را به آنجا فرستاد که او هم امنیت را به درستی آورده نتوانست تا که خود پادشاه به جلال آباد رفت. " پادشاه با او به بسیار نرمی رفتار نمود ... با وجود یکه بعداً [از نزدش] ۹۰۰ تفنگ انگلیسی و چندین لک مرمی برآمد. " (عزیز هندی، ۲۵۶)

پادشاه امان الله به خاطری میر زمان را سر خود رها کرده بود که مادرش او را "بچه" خوانده بود. "... و او همیشه تحایف زیادی برایش میفرستاد. " (عزیز هندی، ۲۵۳) قسمی که قبلاً گفته شده است، پادشاه به سفارش مادر خود اکثر نایب الحکومه ها را از بارکزی ها مقرر نموده بود و میر زمان را هم به خاطر او آزاد گذاشته بود. پادشاه به این علت هم سفارشات مادر را قبول مینمود که او برادر زاده اش علی احمد را که خیال پادشاهی در سر داشت به سرکشی نمیگذاشت. ولی میر زمان به دلیری پادشاه و مادرش "... به رعیت پادشاه ... تجاوز مینمود، حاکمان محلی از ترس با او چیزی گفته نمیتوانستند و حتی لت و کوب حاکمان دور و اطراف برایش گپ معمولی شده بود. " از مظالم نوکر های او نیز کسی در امان نبود و به خان های دور و پیش خود انواع تجاوزات را مرتکب میشدند. و زمین های آنها را غصب مینمودند. " (عزیز هندی، ۲۵۳) نتیجه این زورگویی، درگیری با مردم بود. "... شهرت امان الله خان به بیدینی هم مزید علت گشت. " و مجروح این را هم اضافه مینماید که " عم ما [سید زیور شاه] از عناصر ناراض از دولت بشمار رفت. این زد و خورد ها چهار سال کنر را نا آرام ساخت. بالاخره با این تصمیم آخر حکومت آرامی در منطقه اعاده شد. چند نفر از سرکردگان شنواری کنر اعدام گشتند که این کشتن و بستن، کینه و انتقام را در دل مردم و مقابل خان مذکور بیشتر کرد و عواقب آن برای خان ناگوار تمام شد. " (مجروح، ۴۲)

مجروح تاریخی از این حوادث ارائه نمی کند و این را هم نمی گوید که حکومت با میر زمان چی کرد. وقتی عزیز هندی میگوید که میر زمان قبل از قیام شینواری ها در کابل " نظر بند شاهی" بود، شاید معلول همین حوادث بوده باشد. ولی این نظر بندی طوری بود که او صرف به منطقه خود رفته نمیتوانست. خانواده اش همراهش بود و جایداشت در کنر محفوظ بود و علاوه آنجا در کابل "... برایش رتبه فرقه مشری داده شده بود. " (عزیز هندی، ۲۵۲) سردار شیر احمد که در سرکوبی قیام شینواری ها کوتاه آمد و شهر جلال آباد در خطر قرار گرفت، حکومت، میرزمان را آنجا فرستاد تا با ایله جاری های مومند یکجا با فوج سرکاری، جلال آباد را حفاظت نماید. ولی به نظر عزیز هندی " برای به انجام رسانیدن این امر، میر زمان کنری به هیچ وجه موزون نبود. قبل از همه چیز، او در منطقه خودش دارای نام بدی بود و مومند ها و مردم بیشمار دیگر تشنه خونش بودند. " و در آنجا " به مجرد رسیدن میر زمان خان ... تلاش های حکومت به ناکامی مواجه شد. " و برای " قیابیل دشمن و فرقه ها موقع دلخواهی برای گرفتن بدل دست داد. آنها بالای میرزمان کنری و

طرفدارانش حمله نمودند. نتیجه این شد که بعد از مدت کوتاهی او و لشکرش کوبیده شدند." (عزیز هندی، ۲۵۷) به روایتی یکی از پسران میرزمان نیز در جنگ جلال آباد تلف گردیده بود.

ضعف اساسی میرزمان کنزی در منطقه خودش بود. او در آنجا نتنها پشتوانه قومی نداشت بلکه قوم های بزرگ مثل ساپی ها، شینواری ها و مومند ها با او مخالف بودند. تنها حکومت، ولی نعمت و منبع قدرت و خانی او بود و به مجردیکه نظام پادشاهی شاه امان الله متزلزل گردید، خانی او هم به آخر رسید. زمانی که پادشاه از کابل به صوب کندهار روانه شد، کنر دچار گدودی شده و ساپی ها و شنواری ها به ضد حکومت فعال گردیدند.

مجروح درین مورد به طوالت گپ میزند. بطور خلاصه؛ میرزمان که با هفتاد محافظ مسلح گشت و گذار میکرد، در چغه سرای ( اسد اباد کنونی) با سید شمس الدین روبرو گردید. درین وقت همه آنها به طرف قریه مجروح یعنی "شینکورک" که در نزدیکی "شیگل" موقعیت داشت و اکثر باشندگان آن شینواری هستند، روانه بودند. میر زمان به مجروح میگوید که میخواهد به مشوره او اسمار را از محاصره برهاند. مجروح میگوید: او برایم گفت که "بعضی مردمان اوباش قریه تصمیم دارند بر من حمله کنند و شنیده ام آنها برای همدستان خود به قریه های دیگر قاصدان و خبر رسانان فرستاده اند." (مجروح، ۵۰) منظورش ازین مردم، ساپی ها بود، که از "بادیل" و "دیوه گل" برخاسته و یکجا با ساپی های دره "پیچ" مرکز ولایت، چغه سرای را متصرف شده بودند.

مجروح به سواری اسب خود را به قریه خود "شینکورک" رساند. میر زمان با همراهانش پای پیاده حوالی شام به آنجا رسید. مجروح بعد ازینکه در مهمانخانه اش از آنها پذیرائی نمود، همراهان او را طبق رسوم وطنی به خانه ها دیگران تقسیمات نمود. باقی را از زبان او میخوانیم " خودم به خوابگاه رفتم. لحظه بی بعد صدای فیر تفنگ شنیدم. و از بستر برجستم که طرف مهمانخانه بروم. دیدم در بزرگ قلعه از طرف بیرون بسته و زنجیر شده است. بر سر بام بر آمدم و صدای غلغله و صدای تفنگ ها را زیاد تر شنیدم. دیدم که راه برآمدن از سر بام موجود نیست. فرود آمدم. در بین حویلی نا آرام و منتظر استاده ماندم که صدای کشودن در کلان بلند شد. به ان طرف دویدم. آن ناظر امور ما را دیدم که در را کشوده سات [است]. گفت خان صاحب را متاسفانه کشتند، و این شر ذمه قلیل اوباش به عجله کار خود را انجام دادند." (مجروح، ۵۰-۵۱)

مجروح بطور مشخص نمیگوید که این قتل کار کی بود ولی از نوشته اش بر می آید که اینکار ساپیان بوده باشد. ولی از آنجائیکه هردوی این قوم در انتظار گرفتن انتقام از او بودند و کار های مهم را مشترکاً انجام میدادند، احتمال دارد که این قتل کار هر دو باشد. به هر حال این حادثه در اواخر ماه جنوری سال ۱۹۲۹ اتفاق افتاده است. در پایان، نکات مهم این نوشته با چند تبصره به صورت کوتاه بیان خواهد شد.

- این حکم شاغلی زمانی هم که نویسنده اوراق سقوط امان الله، سکرتر برتانوی، محبوب علی بوده، درست نیست. نویسنده آن شادروان علی احمد (شالیزی مومند) است که در تمام دوره شاه امان الله منشی او بود. نویسنده امریکائی، ریبه ستیوارت و بناغلی مهدی شالیزی برادر زاده منشی علی احمد، همینطور اظهار میدارند. دوومی که حالا در سوئیس زندگی میکند و در افغانستان استاد حربی پوهنتون بود میگوید که کاکایش در تمام مدت منشی پادشاه بوده، تا کوبته هم با او رفته و باز دوباره به وطن عودت نموده است. این اوراق هم یا در سال ۱۹۲۹ و یا ۱۹۳۰ تحریر گردیده که منشی در آنجا بود نه محبوب علی. ولی شاغلی زمانی میگوید که " این نوشته از منشی علی احمد خان نیست. وهم، نه او منشی دربار بود و نه به اساس موقفش میتوانست معلومات مؤثق و دقیق داشته باشد." این جمله سر تا پا نا درست و تراوش ذهنی خود زمانی است. از روی قول محترم مهدی

شالیزی گفته شده است که کاکایش، روانشاد منشی علی احمد علاقمند ادبیات فارسی و اشعار کلاسیک بوده و در امور دینی رهنما بود، علاوه بر همه اینها بنام تاریخ غزنین نسخه خطی هم داشت که در عصر صدر اعظم محمد هاشم از چاپ مانده و نا پدید گشت. ولی نظر به "افغانستان در پنج قرن اخیر" از روانشاد فرهنگ این نسخه نزد روانشاد سید قاسم ربنتیا بوده، که شاید او در اثرش از آن استفاده نیز کرده باشد و حالا خانواده منشی در تلاش اند تا این نسخه را یافته و طبع نمایند.

- این هم اساسی است که وقتی پادشاه به عزم کابل به غزنی رسید، سفارت هند برتانوی در کابل مسدود گردیده و شیخ محبوب علی در کابل نبود. بقول نویسنده معاصر سید رسول "در ۲۰ فبروری همفریز، سفیر انگلیس، در کابل به عطا الحق وزیر خارجه رژیم حبیب الله اطلاع داد که حکومت انگلیس قصد دارد سفارتخانه اش را از کابل خارج نماید. ... عطا الحق هر قدر کوشید همفریز را قانع سازد که دولت روز به روز بر اوضاع مسلط میگردد. ... اما سفیر انگلیس حاضر نشد از نظرش بگذرد." و "چون زمستان شدید و میدان هایی کابل نسبت برف باری مسدود بود، عملی شدن این برنامه برای چند روز معطل ماند. در دو روز آینده آن "همفریز" تمام اسناد و اوراق سفارت انگلیس در کابل را آتش زد، و به تاریخ ۲۵ فبروری که هوا خوب شد، تمام اعضای سفارت در هشت طیاره عازم پشاور گردیدند، و رحمت خان را به حیث نماینده انگلیس در کابل گذاشتند." (سید رسول، ۴۷-۴۸)

- افسانه دیگر شاغلی زمانی این است که "دولت انگلیس ده سال زحمت کشید تا دولت امانیه را با پروگرامش معدوم کند." فکریست، نهایت حیرت انگیز! در مورد این حکم حیران کننده و بدون اساس، قبلاً به اندازه کافی گپ زده ام، درینجا همینقدر خواهم گفت که شاه امان الله در کندهار ضمن مصاحبه اش با یک ژورنالیست امریکائی، حکومت هند برتانوی را در مورد ناکامی خود تیرئه نمود و علاوه بر آن این را هم گفت که ملا های افغانستان به مخالفت او برخاستند، بدون آنکه از کسی پولی بدست آورده باشند، ولی ازین نوشته های شاغلی زمانی آشکار است که وی از روی آیدیالوژی خاص خود چنان سرسختانه مخالف "انگلیس" ها است که حتی گپ خود پادشاه را هم قبول نخواهد کرد. و اگر برایش ممکن میبود، برایش عرض مینمود که "صاحب! غلط میفرمائید. شما که مجبور به ترک وطن شدید، این در اثر دسپایس و توطئه های انگلیس به ضد شما بود نه به علت مخالفت افغان ها.

- شاغلی زمانی این را هم اظهار میدارد که " ... همفریز نقش بس بزرگی در طرح دسپایس و توطئه های انگلیس داشته است" منظور او این است که پادشاه امان الله در اثر "دسپایس و توطئه های همفریز" ناکام و مجبور به ترک وطن گردید. او نمیفهمد که یک سفیر در بین حکومت مهماندار و خودش، یک واسطه دیپلماتیک است نه اینکه در مقابل حکومت مهماندار سیاست طرح نماید، او میتواند در مورد حکومت مهماندار به حکومت خودش راپور تهیه نماید و نظر بدهد، ولی طرح سیاست در آن مورد صلاحیت حکومت است نه سفیر، چنانچه قبلاً در متن شرح گردید، سیاست هند برتانوی و حکومت برتانیه این بود که پادشاه امان الله در مقامش باقی بماند.
- این نظر هم زیاد شنیده میشود که حبیب الله کلکان حین حمله بالای کابل زخم برداشت و در سفارت انگلیس معالجه گردید. این آوازه قرین به حقیقت نیست زیرا در زمان هجومش به ارگ، قوای حکومتی با او درگیر نشده اند. مقامات حکومتی از حمله او خبر نبوده و آمادگی هم نداشتند. این تنها رساله شاهی بود که با مقاومت سرسختانه خود حبیب الله و گروه اش را مجبور به عقب نشینی کرده و بعد ازین بود که عساکر حکومتی به تعقیبشان شده



و بعد از چند درگیری با همراهانش در باغ بالا سنگر گرفت. این مقابله ها سیزده روز را در بر گرفت که در همین جریان و در کدام روزی در اثر بمبارد هوایی به علت اصابت شریپل یا چره در شانه اش زخم برداشت. مهاجمین به کرات از میدان جنگ به عقب نشستند و اول خود حبیب الله به پغمان رفت. در جایی خوانده بودم که از طرف کدام جراح انگلیس در آنجا مداوا گردید که زخمش چندان کاری نبود. پادشاه امان الله در مورد تهاجم حبیب الله، همیقدر گفته است که در حین آمدن به صوب ارگ، کدام مقام و یا سفیر برتانوی با حبیب الله دیدن کرده و در مورد مصئونیت سفارت گپ زده بود .

• شاغلی زمانی قیام شینواری ها را تحریک قنسل برتانوی، جهان گیر خان میداند و میگوید "... در اغتشاش شنوار رول مهمی را ایفا نموده است." به استثنای زمانی، دیگر کدام کس قبول نموده میتواند که قوم بزرگی مثل شینواری ها توسط یک قنسل خارجی برای قیام به ضد پادشاه خودشان تحریک شده بتواند. این قیام عوامل بنیادی بی شماری داشت که شرح آن قبلاً ابراز گردید. بلی، در زمان نا امنی های دوره شاه امان الله و در مرحله عدم اطمینان بالای قوای امنیتی حکومتی، مقامات برتانوی بسیار کوشیدند تا عملی از آنها سر نزنند که حادثات جنگ های اول و دوام افغان-انگلیس تکرار شود که منجر به کشته شدن مک ناتن و کوه نیاری گردیده بود. همفریز که ازین واقعات خبر داشت تلاش مینمود که زندگی او و رفقاییش در افغانستان نا آرام به خطر نه افتد. در صورت بروز خطر، آنرا ترک نمایند. او در زمان امارت حبیب الله کلکانی به روز ۲۵ فیروزی سال ۱۹۳۰ همین کار را کرد، زیراحکمروائی او را دوامدار نمیدانست. و فکر می کرد نا آرامی بیشتر خواهد گردید . او حتی مأمورین سفارت خانه های ممالک غربی را تشویق نمود تا از کابل توسط طیاره های انگلیسی عازم پشاور گردند. که آنها چنین کردند. در کابل تنها سفارت خانه های اتحاد شهودی و ترکیه باقی ماند. تا اندازه ئی زیاد تلاش های همین همفریز بود که رژیم حبیب الله حیثیت بین المللی پیدا نکرد.

نوشته های شاغلی زمانی در مورد من در اصل صبغۀ شخصی داشته است. من از جد او در یک مجلس یاد آوری هائی کرده بودم که قبلاً بیان گردید. و این را هم گفته بودم که در جنگ استقلال جبهۀ چارمی وجود نداشت ولی او پافشاری میکند که جبهۀ چارم وجود داشت و سرکردگی آنهم از نیکه او بود. این چیزی به غیر از مسخ نمودن تاریخ نیست. او به این خیال هم است که چون شاه امان الله نیکه اش را که در زمان امیر حبیب الله، به کدام جرم جنائی محبوس بود از بند آزاد نموده و او را صاحب حیثیت و اعتبار ساخته بود، پاک و ما فوق انتقاد است. او نمیداند که هیچ انسانی، شاه باشد یا پیر و ولی - پاک و ما فوق انتقاد نیست.

سیاست ها و طرز العمل ها به صورت اساسی در دول معا صر، مثل شاه امان الله که به دلخواه خود حکمروائی میکرد بسیار حایز اهمیت اند، به خاطری که تمام ملت از آن متأثر میگردد. اگر تورانده شوند در مقابل آن از خود عکس العمل نشان میدهند... در واقع این ها در بین نوع موضوعات و در همین مقاطع زمان قاضی وقت خود هستند. و این وظیفۀ یک تأریخچوه است که تمام جوانب را مد نظر بگیرد. و آنرا بصورت آفاقی بر اساس نوشته های همان وقت بیان و شرح نماید. در حقیقت تأریخ سیاسی همین است. من در رسالۀ خوردم تمام این ها را در مورد شاه امان الله مد نظر گرفته ام ولی شاغلی زمانی تمام آنرا صرف " تبلیغات پراز فتنۀ انگلیس" می شمارد. وی که با دوره امان الله " عشق مفرط و عطش " دارد، از درک آن عاجز مانده است.

پس گفتار من در مورد او که قبلاً در همین نوشته بیان داشتم درست است که " ... قسمت فعال زندگانی شاغلی زمانی در مخالفت، ضدیت، فعالیت های سری و مبارزات حزبی سپری گردیده است نه در کار ها و یا نویسندگی طبی و یا علمی."

او به تاسی از همین مفکوره ناقص، نه تنها نوشته هایش را پر از کتره و کنایه و تهمت هم به پشتو و هم به دری در ویبسایت افغان-جرمن به نشر سپرده است بلکه به آن هم اکتفا نکرده، آنها را با چند نوشته مشابه به چاپ رسانیده و اینجا و آنجا در محافل توزیع مینماید. او فکر مینماید که این هم مبارزه است و او که در آن مهارت دارد شاید برای خود نامی کمائی نماید.

از او که با داشتن تصدیق فوق لیسانس خود را "داکتر" خطاب مینماید، چنان توقع میرفت که اقلأ رفتارش هم مثل یک داکتر باشد، ولی او با این نوع طرز العمل میانه خوب نداشته و آزارش میدهد. از همین رو بود که به آن به حیث یک شاگرد فهم و دانش نگاه نکرد و از آن یک مضحکه ساخت. البته هر کس حق دارد از نوشته هر کسی انتقاد کند و به روی کمبودی های آن، اگر داشته باشد، انگشت بگزارد ولی با سویه بوده و از نظر جامعه باشد نه نظر شخصی. در هر حالت در نظر داشته باشد که این تقاضای اخلاق اجتماعی است. ولی شاغلی زمانی درین نوع نوشته کوتاه آمده و از نوشته ها و انتشار آنها چنین واضح میگردد که او یک پروپاگند چی مانیویست است.

در اخیر گفته خواهد شد که نوشته های نمایشی گاه گاهی، برای مدت کوتاهی با استقبال گرم روبرو خواهند شد و خصوصاً اگر به غرض شخصی باشند، اذهان را به بیراهه خواهد کشاند نه اینکه تنویر کند. کسی که بصورت ارادی، خلاف واقعیت مینویسد، در اصل خویشتن را بی اعتبار میسازد. پس اگر کسی میخواهد تنویر نماید او را شاید که نوشته هایش از روی شواهد ثقه و دلایل معقول باشد نه حکم های بی بنیاد و اغراض شخصی، مثلیکه از شاغلی زمانی است.

وقت آن است که باید کدام همدردش برایش لزوماً بگوید که ببین زمانی!: "اول خانه پُر از ارزن کن، باز فکر زن کن". و همیشه صادق باش و توجه کن که قرن بیست و یکم است و درین قرن به نظر تأریخپوه جان لوکاس؛ "آه! وظایف یک تأریخپوه به دلایل متعدد دیگر آسان نیست به شمول این حالت که مردم خواه تعلیم کرده باشند و یا نه، دیگر ساده نیستند" (۲۴)

پایان بخش نخست

ادامه دارد

لطفاً برای مطالعه قسمت های اول، دوم، سوم، چارم و پنجم+ بخش نخست،

به لنک های زیر مراجعه فرمائید

۱. [http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andar\\_bab\\_neweshtahay\\_zamani\\_sistani\\_۰۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andar_bab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۱.pdf)
۲. [http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andar\\_bab\\_neweshtahay\\_zamani\\_sistani\\_۰۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andar_bab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۲.pdf)
۳. [http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andar\\_bab\\_neweshtahay\\_zamani\\_sistani\\_۰۳.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andar_bab_neweshtahay_zamani_sistani_۰۳.pdf)

- ٤. [http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andar\\_bab\\_neweshtahay\\_zamani\\_sistani\\_٠٤.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andar_bab_neweshtahay_zamani_sistani_٠٤.pdf)
- ٥. [http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar\\_H/hassan\\_k\\_andar\\_bab\\_neweshtahay\\_zamani\\_sistani\\_٠٥.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Kakar_H/hassan_k_andar_bab_neweshtahay_zamani_sistani_٠٥.pdf)

